

نکاتی چند درباره ویرایش متون درسی

دکتر حسین حاجری*
hajari-npf@yahoo.com

چکیده

کتاب درسی سهم چشمگیری در عرصه نشر دارند و مخاطبان آن غالباً قشرهای فرهیخته فرهنگی و دانشگاهی‌اند. بدیهی است که مؤلفان و ویراستاران باید با دقت و وسواس بیشتر به تألیف و ویرایش زبان آنها بپردازند و علاوه بر غنا بخشیدن به محتوا، انضباط ساختاری و استواری زبان را که شاخص اصلی این کتابهاست، برقرار کنند. این مقاله درصدد ارائه برخی نکات ویرایشی است که در شکل‌دهی این متون نقش برجسته‌ای دارند. در بخش نخست، ضمن تأکید بر ضرورت رعایت زبان معیار در کتاب درسی، به سه ویژگی اصلی این نوع زبان: بی‌نشانی، نامهجوری، تعادل در تعامل با واژگان بیگانه می‌پردازیم. در بخش دوم، برخی مسائل ویرایش ساختاری متن، از قبیل: برقراری نظم و ترتیب مطالب، ممانعت از زیاده‌گویی، ایجاد هماهنگی در متن، تعیین پاراگرافها، برطرف کردن ابهامهای متن و مستندسازی ارائه می‌شود. این مقاله توجه ویراستاران را علاوه بر واژه و جمله، به واحدهای فراجمله‌ای متن جلب می‌کند.

کلید واژه

ویرایش، زبان معیار، کتابهای آموزشی.

سخن سمت، شماره ۲۱، بهار ۱۳۸۸، ص ۶۵-۷۶

* عضو هیئت علمی سازمان مطالعه و تدوین «سمت»

تاریخ دریافت: ۸۸/۲/۲ تاریخ پذیرش: ۸۸/۲/۲۳

ضرورت رعایت زبان معیار

ویراستار باید با ویژگیها و ظرایف زبان معیار به خوبی آشنا باشد و هر جا زبان متن از ضوابط زبان معیار فاصله می‌گیرد و به گونه‌های غیر معیار متمایل می‌شود، آن را اصلاح کند. استاد احمد سمیعی (۱۳۷۸، ص ۴۹، به نقل از نامه فرهنگستان، شماره ۳/۶، ص ۲۱) در تعریف زبان معیار می‌نویسد: «زبان معیار آن گونه زبانی است که به قلمرو ملی و فراگیر اختصاص دارد و در میان همه فارسی‌زبانان تحصیل کرده مشترک است». و استاد علی اشرف صادقی (۱۳۶۲، به نقل از نامه فرهنگستان، شماره ۳/۶، ص ۲۱) در تعریفی تقریباً مشابه می‌گوید: «زبان معیار زبانی است که در ورای لهجه‌های محلی و اجتماعی رایج در یک کشور قرار دارد و وسیله ارتباط اجتماعی، علمی و ادبی کسانی است که ممکن است در شرایط دیگر به لهجه‌های محلی یا اجتماعی خاص خود تکلم کنند. این زبان معمولاً همان زبان درس‌خواندگان و غالباً با زبان نوشتار یکی است». وجه اشتراک تعاریف مذکور این است که سخن‌گویان زبان معیار، تحصیل کرده هستند و این زبان در آموزش مدارس و وسایل ارتباط جمعی کاربرد دارد.

ویژگیهای زبان معیار

۱. مهم‌ترین ویژگی زبان معیار در تقابل با گونه‌های غیر معیار، بی‌نشان بودن آن است، یعنی هیچ‌یک از خصوصیات سایر گونه‌های زبانی، اعم از اجتماعی و جغرافیایی، در آن ظاهر نمی‌شود؛ خصوصیتی که به زبانهای قومی یا محلی یا طبقات اجتماعی خاص تعلق دارد. برای مثال، گونه فارسی افغانی در مقایسه با زبان فارسی رایج در تهران، غیر معیار محسوب می‌شود، هر چند گوینده آن ادیبی چون نجیب مایل هروی باشد. وقتی که او (مایل هروی، ۱۳۸۴، به نقل از صلح‌جو، ۱۳۸۷، ص ۵۸) می‌گوید: «پشتونها (افغانها) دریافتند که بدون دستیابی به زبان فارسی بیرق زندگی آنها علم نمی‌شود.» و یا اینکه «پشتونها به سبب ارتفاع نیازهای عدیده زندگی روزمره به فراگیری زبان فارسی پرداختند». منظور از «ارتفاع» در اینجا به معنای برطرف کردن است. گاهی لهجه یک طبقه اجتماعی خاص در مقابل زبان رایج، گونه غیر معیار محسوب می‌شود، مانند لهجه داش مشهدی در مقابل زبان رایج امروز تهران که گونه غیر معیار شمرده می‌شود.

۲. ویژگی دیگر زبان معیار آن است که مربوط به زمان حال است. بنابراین، کاربرد واژه‌های قدیمی یا مهجور، زبان معیار ندارند. هر چند بنا بر ضرورت‌های سبکی و سلیقه‌های

شخصی کاربرد این گونه واژگان گاه توجیه پذیر است، کاربرد آنها در متون رایج آموزشی و علمی، زبان را از وضعیت معیار دور می‌سازد. هر عصر اسلوب زبانی خاصی دارد که با دوره‌های گذشته متفاوت است؛ این خصلت طبیعی زبان به عنوان یک نهاد اجتماعی است که تابع تغییرات جوامع است. برای مثال، در زبان فارسی، کاربرد واژه‌های قدیمی و مهجوری همچون: «گشن بیخ»، «آبخوست»، «هنباز» (کزازی، ۱۳۸۵، مبحث مقدمه)، زبان را از وضعیت معیار دور می‌سازد. برخی واژه‌ها، حتی بی‌آنکه زمان زیادی هم از عمر آنها گذشته باشد، دچار مهجوریت می‌شوند؛ مانند «ملتفت». این واژه در آثار ادبی چند دهه پیش کاربرد داشته، اما در زبان معیار امروز مهجور شده و جای خود را به واژه «متوجه» داده است.

اینک برخی واژه‌هایی را که در کتاب *حماسه‌سرایی در ایران* (صفا، ۱۳۵۲) به کار رفته‌اند، اما در نثر علمی امروز غیر معیارند، معرفی می‌کنیم. هرچند برخی از آنها ممکن است از نظر اهل ادب پسندیده باشند و بتوان آنها را در متنی ادبی به کار برد، در زبان معیار و در متون علمی به کار نمی‌روند:

- به جای «مطالب پراکنده» ← مطالب شتی (ص ک)
- به جای «برگهای نوشته شده» ← صحایف مسطور (ص ک)
- به جای «نوشته شده» ← از بیاض به سواد آمده (ص ک)
- به جای «گذشت روزها» ← توالی ایام (ص ک)
- به جای «سرمایه اندک» ← بضاعت مزجات (ص ک)
- به جای «بزرگان عرب» ← صناید عرب (ص ۱۷)
- به جای «فراموش شده» ← منسی (ص ۳۶)
- به جای «داستانها یا افسانه‌ها» ← اسمار (ص ۵۶)
- به جای «جدایی یا فراق» ← بینونت (ص ۷۴)
- به جای «پژمردگی» ← ذبول (ص ۱۱۶)
- به جای «زد و خورد یا جنگ» ← صراع (ص ۱۵۴)
- به جای «به دست فراموشی» ← به دست ذهول (ص ۱۵۶)
- به جای «مدح یا ستایش فراوان» ← اطراء (ص ۱۵۸)
- به جای «زمینهای زراعی و آب و ملک» ← ضیاع و عقار (ص ۱۸۴)
- به جای «سخن چینی یا بدگویی» ← تضریب (ص ۱۸۸)
- به جای «بر زبان آوردن» ← تفوه (ص ۱۹۱)

- به جای «نشانه‌ها» ← امارات (ص ۲۰۰)
- به جای «پرگویی یا درازگویی» ← اسهاب (ص ۲۰۰)
- به جای «برانگیزنده میلها» ← محرّض رغبات (ص ۲۰۱)
- به جای «پوشاک» ← ملبس (ص ۲۰۷)
- به جای «بخشی یا قسمتی» ← نبذی (ص ۲۱۶)
- به جای «گفتگوهای گرشاسب» ← مفاوضات گرشاسب (ص ۲۸۴)
- به جای «دفتر یا جزوه و کتاب» ← کراسه (ص ۳۱۸)
- به جای «دنباله‌ها» ← اذیال (ص ۳۱)

۳. کاربرد واژه‌های بیگانه در زبان معیار تابع سازگاری با عادات زبانی کاربران زبان است. بنابراین، برای بیرون راندن یک واژه بیگانه از زبان باید به موقعیت واژه در عادات زبانی جامعه توجه کرد. عادات زبانی هر جامعه به سختی تغییر می‌کند و هرگونه زبانی که درصدد مقابله با این عادات برآید، بدیهی است که معیار بودن خود را از دست خواهد داد. برخی عناصر و ترکیبات عربی و لاتینی در زبان فارسی جا افتاده‌اند و شناسنامه فارسی دریافت کرده‌اند و فارسی‌زبانان به آنها عادت کرده‌اند؛ اگر ویراستار بخواهد آنها را به فارسی سره تبدیل کند با اقبال خوانندگان مواجه نخواهد شد. برای مثال، برخی طرفداران سره‌نویسی می‌کوشند واژه‌های پرکاربرد یون: جغرافیا، فارسی، مذکر، لطیفه و مرحله را به زمین‌نگاری، پارسی، نرینه، نرمینه و زینه تغییر دهند که با اقبال مواجه نبوده است. با وجود این، افراط در به کارگیری واژه‌های بیگانه از سر تفاخر و تظاهر، که آن هم مغایر با عادات زبانی جامعه زبانی است، زبان را از حالت معیار دور می‌سازد. این افراط، به‌ویژه، در گرت‌برداری از عبارات بیگانه آشکار می‌شود؛ در دهه‌های اخیر به‌وفور در آثار ترجمه‌ای دیده شده و عباراتی مانند: برای شروع، پیاده کردن، روی کسی حساب کردن و آتش گشودن به متون فارسی وارد شده است.

ویرایش ساختاری متن

برخی ویراستاران در ویرایش یک متن چنان غرق اصلاح جمله‌ها و جایگزین کردن واژه‌ها می‌شوند که متوجه نقایص محتوایی و ساختاری آن نمی‌شوند. برای مثال، در مقاله یکی از روزنامه‌ها راجع به برپایی نمایشگاه کتاب از سوی شهرداری تهران، ضمن اعلام خبر در این باره، نقش و ضرورت برپایی چنین نمایشگاه‌هایی به تفصیل بررسی شده بود؛ اما بعد از

خواندن آن و شایق شدن برای دیدار از نمایشگاه، نشانی محل نمایشگاه را نمی‌یافتی! این واقعیت، نشان‌دهنده غفلت ویراستار از ویرایش محتوایی و ساختاری مقاله است. برقراری نظم و ترتیب مطالب، ممانعت از زیاده‌گویی، ایجاد هماهنگی در متن، تعیین پاراگرافها، برطرف کردن ابهامهای متن و مستندسازی از عناصر مهم در ویرایش ساختاری متن هستند که ویراستار باید در ویرایش آثار آنها را در نظر گیرد:

۱. برقراری نظم و ترتیب مطالب

تنظیم مطالب کتاب یا مقاله، براساس ترتیب منطقی، نخست وظیفه مؤلف است. او باید مشخص کند کدام مطلب، اول و کدام یک بعد از آن قرار گیرد؛ اما اگر در این کار موفق نبود، ویراستار با شناسایی آن و مطلع کردن مؤلف، به کمک او ترتیب منطقی را تعیین کند.

سازماندهی مطالب متن، اعم از علمی و آموزشی و غیره، در حین نوشتن متن اولیه شکل می‌گیرد. با وجود این، پژوهشگران حوزه زبان و نگارش با بررسی ساختار مقالات علمی، الگوهایی را برای ارائه مطالب در متن شناسایی کرده‌اند. کارول اسلید^۲ در کتاب *سبک و شیوه مقاله‌های تحقیقی، گزارشها و پایان‌نامه‌ها*، پنج الگو را برای سازماندهی مطالب یک متن معرفی کرده است (اسلید، ۱۳۸۰). این پنج الگو مبتنی بر ترتیب زمانی، سنجش و مقایسه، محیط فیزیکی، علت و معلول و تجزیه و تحلیل هستند. ویراستار با مطالعه و شناخت الگوهای مختلف سازماندهی می‌تواند الگوی خاص هر متن را شناسایی و نظم و ترتیب میان اجزاء را تعیین کند.

۲. ممانعت از زیاده‌گویی

نویسندگان پس از تحویل متن به ویراستار وقتی مطلع می‌شوند که بخشهایی از مطالب زایدند و باید حذف شوند، معمولاً مقاومت می‌کنند؛ زیرا حذف آنچه ساعتها صرف گردآوری آنها شده، بسی دشوار است و گویی پاره‌ای از وجود خود را باید حذف کنند. با وجود این، تاریخ ویراستاری در ایران و جهان بارها شاهد بوده است که توصیه‌های ویراستار مبنی بر کاهش متن و حذف مطالب زاید، کتاب ناموفقی را به صورت کتابی موفق درآورده است. به گمان برخی مؤلفان هر آنچه راجع به موضوع می‌دانند بی‌ارتباط با

موقعیت خواننده باید در اختیار او قرار دهند؛ بدیهی است فربه ساختن متن، خواننده را ملول می‌کند و قدرت درکش را تقلیل می‌دهد. برای مثال، نویسنده‌ای که در زمینه فلسفه تألیف می‌کند چه لزومی دارد بخش مهمی از کتاب خود را به توضیح و توصیف نظریه‌های فلسفی پیشین اختصاص دهد و یا در زمینه تاریخ معاصر ضرورتی ندارد که مؤلف آن تحولات تاریخ ایران را بعد از اسلام تا دوره معاصر مرور کند.

به‌طور معمول، زیاده‌گویی و حشو‌گامی در سطح جمله است و ویراستاران به آن بیشتر توجه دارند؛ عباراتی همچون مفید فایده و مثمر ثمر که استاد ابوالحسن نجفی در کتاب *غلط‌نویسیم* به آنها اشاره کرده است (نجفی، ۱۳۷۰)؛ هرچند نباید دچار افراط شد. برای مثال، برخی کلمات بیگانه وقتی به زبان دیگر وارد می‌شوند، چندان شفاف نیستند و باید واژه‌های دیگری از زبان مقصد در کنارشان قرار گیرد تا کاربران آنها را بشناسند؛ مانند سنگ حجرالاسود، تهویه هوا یا لگن خاصره که خاصره خود به معنی لگن است. برخی ادبا این نوع حشو را نمی‌پسندند و معتقدند باید حذف شوند؛ در حالی که واژه‌های حجرالاسود، خاصره و تهویه به‌تنهایی شفاف نیستند و اگر واژه‌های سنگ و لگن و هوا بر آنها سایه اندازد، کاربران فارسی‌زبان معنای واژه را درمی‌یابند.

گاهی اوقات قضیه معکوس می‌شود و مؤلف از آوردن توضیحی ضروری خودداری می‌کند، به‌طوری که پیکره سخن ناقص می‌شود و رسایی کلام آسیب می‌بیند. در اصطلاح قدما به این حالت، ایجاز مخل می‌گویند. برای مثال، در اغلب کتابهایی که با عنوان *گزیده متون نظم فارسی* تألیف می‌شود، مانند *گزیده اشعار خاقانی* (ماهیار، ۱۳۷۲) پس از نقل اشعار، بدون مقدمه به شرح و توضیح تک‌تک ابیات پرداخته می‌شود؛ در حالی که هیچ تصویر کلی از محتوای شعر ارائه نمی‌شود تا خواننده در گیرودار فهم پیچیدگیهای ابیات، محور اصلی شعر را از یاد نبرد. این بی‌مقدمگی گاه به اصل کتاب صدمه می‌زند و کتابهایی بدون مقدمه و پیشگفتار منتشر می‌شود؛ بدیهی است خواننده به آسانی نمی‌تواند در این کتابها به انگیزه‌های مؤلف از تألیف کتاب و روش او به‌خوبی آگاهی یابد. در این زمینه می‌توان به *تاریخ اسلام* (فیاض، ۱۳۷۶) اشاره کرد.

۳. ایجاد هماهنگی در متن

در یک متن ممکن است واژه‌ها و اصطلاحات و حتی ساختار جمله‌ها همه درست باشند، اما هماهنگی بین جمله‌ها وجود نداشته باشد. این بی‌نظمی علاوه بر آنکه از آهنگ و موسیقی کلام می‌کاهد، تأثیر آن را کم می‌کند. برای مثال، عناوین اصلی و فرعی یا

مدخلهایی که در یک سطح قرار دارند، باید ساختار دستوری مشابهی داشته باشند؛ برای نمونه، به مواردی اشاره می‌شود:

علل بیماری قلبی عبارت است از:

- کشیدن سیگار،

- مصرف زیاد چربی،

- وقتی فرد روزانه ورزش نکند.

در این عبارات از لحاظ دستوری هماهنگی میان جمله‌ها وجود ندارد؛ دو جمله نخست، راجع به علل بیماری، فاقد فعل هستند و جمله سوم خبری و دارای فعل است. صورت درست آن چنین است:

علتهای بیماری قلبی:

- کشیدن سیگار،

- مصرف زیاد چربی،

- ورزش نکردن روزانه.

نمونه دیگر:

خطر نیروگاههای هسته‌ای از نظر مخالفان:

الف) نشت،

ب) دفن زباله‌های هسته‌ای،

ج) گروههای تروریستی به نیروگاهها صدمه می‌زنند.

در گزینه الف، واژه «نشت» به‌تنهایی مبهم و نارساست و بهتر بود مانند گزینه ب، با مضاف‌الیه همراه می‌شد. گزینه ج، نیز برخلاف دو گزینه دیگر جمله‌ای کامل است. صورت درست عبارت چنین است:

خطر نیروگاههای هسته‌ای از نظر مخالفان:

الف) نشت تشعشعات،

ب) دفن زباله‌های هسته‌ای،

ج) آسیب‌رسانی گروههای تروریستی.

این ناهمواری گاه ممکن است به دلیل تناسب نداشتن واژه‌ها با بافت کلامی باشد. برای مثال، وقتی در زمینه پزشکی، اعضای بدن انسان را شرح می‌دهیم، واژه‌های «کلیه» و «کبد» را به کار می‌بریم، اما اگر در زمینه تغذیه بحث کنیم، بهتر است به جای این دو واژه از

واژگان «جگر» و «قلوه» استفاده کنیم. کاربرد واژه‌های «کلیه» و «کبد» در متن مربوط به تغذیه، علی‌رغم آنکه غلط نیست، بی‌تناسبی کلام متن است.

از جمله موارد دیگر هماهنگی در متون آموزشی، تناسب تعداد صفحه‌های فصلهای یک متن است. تقسیم مباحث به گونه‌ای همگن و متعادل در سراسر متن موجب می‌شود تا کتاب شکلی متقارن یابد. در برخی کتابهای آموزشی، اشکال جدی در فصل‌بندی کتاب وجود دارد. برای مثال، یک فصل ۹۷ صفحه و فصل دیگر ۲۶ صفحه است؛ مانند کتاب *روانشناسی رشد (۱)* (سیف، ۱۳۷۴).

از نظر صوری، تفاوت فونتها نیز نشان‌دهنده آهنگ و نظم خاص اثر است. متن اصلی، عناوین و زیرعناوین هر یک باید با فونت خاصی نوشته شوند تا موقعیت هر یک به روشنی معلوم شود.

برقراری انسجام معنایی بین مباحث نیز یکی دیگر از انواع هماهنگی و نظم در متن است. نویسنده هر مبحثی را در ارتباط با موضوع اصلی متن باید مطرح نماید، طرح مباحث گوناگون و نامرتب با موضوع اصلی، خروج از نظم و فرجه ساختن بدون تناسب متن است. برای نمونه در کتاب *روانشناسی رشد (احدی و دیگران، ۱۳۷۸)*، بخش نسبتاً زیادی از کتاب به مباحث جرم و بزه اختصاص یافته است، در حالی که با مباحث نظری بلوغ و نوجوانی همخوانی چندانی ندارد.

۴. تعیین پاراگرافها

پاراگراف مهم‌ترین واحد متن است؛ اما متأسفانه در متون فارسی کمتر به آن توجه می‌شود و در آموزش نگارش به آن تأکید نمی‌شود. به همین سبب، اغلب مؤلفان حتی کسانی که آثاری در زمینه آیین نگارش دارند، با حدود و هویت پاراگراف آشنا نیستند و بسیاری از کتب فارسی در آغاز و پایان پاراگراف آشفته‌اند. متنی که پاراگراف‌بندی صحیح ندارد، همچون خانه‌ای فاقد اتاق‌بندی و انباری مملو از کالاهای گوناگون است که مشتری خود باید ارتباط بین آنها را با صرف وقت بیابد. ویراستاران سزاوارترین افرادی‌اند که باید نخست ساختار پاراگراف، انواع آن، سازوکار و روابط بین جمله‌ها را بیاموزند و سپس ضعف مؤلفان در این زمینه را برطرف کنند. در متن دارای پاراگراف، خواننده متوجه می‌شود که ایده اصلی متن پایان یافته است و در پاراگراف بعد ایده دیگری مطرح می‌شود. او به راحتی می‌تواند ارتباط منطقی بین جمله‌ها را بیابد؛ ارتباطی که محصول روابط علی یا توصیفی آشکار بین جمله‌هاست.

۵. برطرف کردن ابهام در متن

برخی مؤلفان به دام عبارت‌پردازیهای مبهم می‌افتند و با تولید جمله‌های طولانی و گاه ثقیل، خوانندگان را از درک معنا مأیوس می‌کنند. بدیهی است که مخاطبان گمان‌کنند این‌گونه جمله‌ها فارسی نارسا و ترجمه‌ای است. برای مثال، به متنی از کتاب *روانشناسی ژنتیک* (منصور، ۱۳۷۲، ص ۱۵۴) توجه کنید:

«اثرات حسی کلی این بازتابها که در مجموعه آنها اثرات حس جنبشی لفظی نیز محفوظ‌اند، بافت تجسمی را تشکیل می‌دهند که به نوبه خود تشکیل‌دهنده محتوای معنای کلمه است. اما اینها اثرات حسی کمانهای انعکاسی کامل‌اند که دارای انتهای اجرایی هستند. این انتهای حرکتی وقفه یافته‌اند، تقلیل یافته‌اند، ولی حذف نشده‌اند.»

بدیهی است که فهم این متن نه فقط برای دانشجویان، بلکه برای استادان این رشته هم دشوار است.

به جمله دیگر از اثر تألیفی *روانشناسی رشد* (احمدی و دیگران، ۱۳۷۸، ص ۵۸۲-۹۳۷) توجه کنید: «کودک حساس و هیجان‌پذیر غالباً از طریق استعفا کردن و اسلحه را به زمین نهادن واکنش نشان می‌دهد». در این عبارت معلوم نیست منظور مؤلفان چه نوع استعفایی و کدام اسلحه است؟

برخی مترجمان نیز با معادل‌گذاریهای متفاوت برای یک اصطلاح واحد، خوانندگان را سردرگم می‌کنند. برای مثال، از معادل‌گذاری «روان‌شناسی رشد» و «روان‌شناسی تحول» برای واژه *Development Psychology* و نیز سه معادل «شماهای شناختی»، «روان‌بنه» و «طرحواره» برای واژه *Cognitive Schemata* (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵، ص ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۹۱، ۶۳۷، ۹۳۷) می‌توان یاد کرد.

برخی مؤلفان و مترجمان هم با توضیح ندادن اصطلاحات فنی و تخصصی و یا ندادن معادل برای اصطلاحات در پاورقی موجب اختلال در ارتباط خواننده با متن می‌شوند. برای مثال، در فصل هشتم از کتاب *روانشناسی رشد* (احمدی، ۱۳۷۸) که درباره اختلالات روانی و از خودبیگانگی است، مفهوم از خودبیگانگی تعریف و توصیف نشده است. همچنین، در کتاب *هنر و معماری اسلامی* (اتینگهاوزن و دیگران، ۱۳۷۸)، معادل‌های فارسی جدیدی برای برخی اصطلاحات به کار رفته است که معادل لاتین آنها در پاورقی نیامده است، مانند: کاودیوار (ص ۲۹)، کردوکار (ص ۳۵)، شادخواری (ص ۳۸)، بودباش (ص ۹۷) و همکناری (ص ۳۷۲).

۶. مستندسازی

اعتبار هر متن علمی به میزان دقت مؤلف در مستندسازی اطلاعات بستگی دارد. مؤلف موظف است در سراسر متن نحوه استفاده از نقل قولها، سازماندهی ارجاعات کتاب‌شناسی و فهرست کامل منابع و مآخذ خود را در انتهای اثرش ارائه کند. برای این کار لازم است از ابتدا یکی از شیوه‌نامه‌های مستندسازی معتبر بین‌المللی را (مانند شیوه‌نامه شیکاگو یا شیوه‌نامه انجمن روان‌شناسی یا یکی از شیوه‌نامه‌های معتبر داخلی) انتخاب کند.

کتابهای دانشگاهی علی‌رغم آنکه در سالهای اخیر کم‌وبیش به روش مستندسازی مطابق با شیوه‌نامه‌های معتبر روی آورده‌اند، هنوز نمی‌توان به یقین ادعا کرد که اتفاق نظری عمومی راجع به روشهای کاربردی در حوزه کتابهای درسی پدید آمده است. برای مثال، در کتابهای ادبی هنوز مؤلفان تمایلی به ارائه منابع و مآخذ لغوی خود در شرح و توضیح واژه‌ها و اصطلاحات ندارند. در کتاب *گزیده اشعار خاقانی* (ماهیار، ۱۳۷۲) اصطلاحی مانند «شه پیلی» (ص ۴۲) توضیح داده می‌شود، ولی مأخذی برای آن ذکر نمی‌شود. شارح گاهی تلمیحات و اشارات را با ذکر مأخذ شرح می‌دهد و گاهی هم با عباراتی کلی همچون: «در شروح دیوان خاقانی آمده است که...» (ص ۴۰، بیت ۱۷)، یا «در باورهای دینی آمده است که...» (ص ۶۹) از ذکر دقیق منبع خودداری می‌کند.

مؤلف کتاب *حماسه‌سرایی در ایران* (صفا، ۱۳۵۲) در سراسر متن ایبات مختلف *شاهنامه* را بدون ذکر نشانی شاهد می‌آورد و مؤلف کتاب *برگزیده و شرح شاهنامه* (اتابکی، ۱۳۷۵، ص ۲۵) در مورد کیومرث می‌نویسد: «طبری و بلعمی می‌نویسند: گروهی گویند که آدم او بود و گروهی گویند که او نبیره آدم بود» و برای این گفته طبری و بلعمی منبعی ذکر نمی‌کند.

مؤلف *تاریخ هنر و معماری ایران در دوره اسلامی* (کیانی، ۱۳۷۴) از تصاویر سیاه و سفید و رنگی و نقشه‌های زیادی بهره می‌برد، ولی منبع آنها را ذکر نمی‌کند.

به‌روز بودن اطلاعات و منابع و مآخذ متون علمی و آموزشی نیز از مواردی است که ویراستار باید بر آنها نظارت داشته باشد. برای مثال، در چاپ هفتم *کلیات علم اقتصاد* (قدیری، ۱۳۷۲) قوانین قبل از انقلاب آمده، اما به بانکداری جدید در ایران (مصوب شهریور ۱۳۶۲) اشاره نشده است، در حالی که باید به مباحث اقتصاد اسلامی و تلاشهایی که برای شناساندن آن صورت گرفته است، توجه می‌شد.

بهره‌گیری از منابع و مآخذ قدیمی اغلب یکی از اشکالات اساسی در کتب

دانشگاهی است. برای مثال، در کتاب *روانشناسی رشد* (احدی، ۱۳۷۸) به طور متوسط منابع آن مربوط به ۳۵ سال پیش است؛ در این کتاب برای تعریف «خلاقیت» (ص ۲۹) از گفته یک روانکاو فرانسوی در ۴۵ سال پیش نقل قول شده است! که با تعاریف جدید بسیار متفاوت است؛ همچنین در ذکر سن بلوغ از مطالعات ۵۰ سال پیش استفاده شده که با اطلاعات امروزی متفاوت است.

در پایان مایلم بیتی از سعدی را که مناسب نقش مؤثر و ارزشمند ویراستاران در هدایت نویسندگان و بهبود متن است، نقل کنم:

به نزد من آن کس نکوخواه توست که گوید فلان خار در راه توست
هر آن کس که عیبش نگویند پیش هنر داند از جاهلی عیب خویش

بوستان سعدی شیرازی

نتیجه گیری

ویراستار برای اطمینان یافتن از رعایت ضوابط زبان معیار در متون آموزشی، ناگزیر از برقراری ارتباطی آگاهانه و مستمر با تغییر و تحولات روزانه زبان معیار است و برای حفظ آن، پیوسته باید از دستاوردهای منتقدان و زبان‌شناسان بهره‌مند گردد تا مانع از ورود عناصر غیر معیار شود.

تعامل ویراستار با متن، باید همه‌جانبه و جامع باشد. تمرکز بر جمله و واژه ممکن است مانع از نظارت بر اسلوب نوشته در واحدهای بزرگ‌تر از جمله شود؛ به همین دلیل ویراستار باید پیوسته کلیه عناصر ساختاری متن را رصد نماید و به همه ارکان متن به تناسب هر یک، توجه و نظارت کند. هرچند این ارکان نیز به تبع زبان، ثابت و لایتغیر نیستند و با گذشت زمان تغییر می‌کنند، چنان‌که ساختار مقاله‌های علمی و کتابهای امروزی با ساختارهای بیست سال پیش متفاوت است و بدیهی است این تغییرات در آینده نیز ادامه خواهد یافت.

منابع

اتابکی، پرویز (۱۳۷۵)، *برگزیده و شرح شاهنامه*، چاپ اول، تهران: نشر فراوان روز.
اتینگهاوزن، ریچارد و دیگران (۱۳۷۸)، *هنر و معماری اسلامی*، ترجمه یعقوب آژند، چاپ اول، تهران: سمت.

- احدی، حسن و دیگران (۱۳۷۸)، *روانشناسی رشد (نوجوانی و جوانی)*، تهران: نشر بنیاد، نوبت هشتم.
- اسلید، کارول (۱۳۸۰)، *سبک و شیوه مقاله‌های تحقیقی، گزارشها و پایان‌نامه‌ها*، ترجمه مهراندخت نظام شهیدی، چاپ اول، تهران: انتشارات آگاه.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۷۳)، *درباره ویرایش*، چاپ سوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه (۱۳۸۵)، *روانشناسی رشد (۱) و (۲) با نگرش به منابع اسلامی*، چاپ اول، تهران: سمت.
- رضایی، والی، «زبان معیار چیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟»، *نامه فرهنگستان*، شماره ۳/۶. سمیعی، احمد (۱۳۷۸)، *نگارش و ویرایش*، تهران: سمت.
- سیف، موسی (۱۳۷۴)، *روانشناسی رشد (۱)*، چاپ پنجم، تهران: سمت.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۶۲)، «زبان معیار»، *نشر دانش*، سال ۸، شماره ۴.
- صفا، ذبیح‌الله... (۱۳۵۲)، *حماسه‌سرایی در ایران*، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- صلح‌جو، علی (۱۳۸۷)، *نکته‌های ویرایش*، چاپ دوم، تهران: مرکز نشر.
- فیاض، علی اکبر (۱۳۷۶)، *تاریخ اسلام*، چاپ هشتم، تهران: دانشگاه تهران.
- قدیری اصلی، باقر (۱۳۷۲)، *کلیات علم اقتصاد*، چاپ هفتم، تهران: مرکز نشر سپهر.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۵)، *نامه باستان*، جلد اول، چاپ پنجم، تهران: سمت.
- کیانی، محمدیوسف (۱۳۷۴)، *تاریخ هنر و معماری ایران در دوره اسلامی*، چاپ اول، تهران: سمت.
- ماهیار، عباس (۱۳۷۲)، *گزیده اشعار خاقانی، گزینش و شرح*، چاپ اول، تهران: نشر قطره.
- مایل هروی، نجیب (آبان ۱۳۸۴)، *کیهان فرهنگی*، شماره ۸.
- منصور، محمود (۱۳۷۲)، *روانشناسی ژنتیک جلد (۱)*، چاپ ششم، تهران: نشر ترمه.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۸۱)، *غلط‌نویسیم*، چاپ دهم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.